أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان» می‌فرمایند: نتیجه و ما حصل فردی كه به این دستورات و مطالبی كه داده شده است عمل كند این است كه دیگر ایام خودش را به بطالت نمی‌گذراند.

 عرض شد این فقره مانند سایر فقرات این حدیث شریف، خیلی پر معنا و قابل توجه است. چگونه می‌شود كه انسان وقتش را به بطالت بگذراند؟ چگونه می‌شود كه انسان در گذشت ایام، از حق غافل باشد و یا به تعبیر دیگر چنانچه در جلسات گذشته عرض شد تصور كند كه كلام او و فعل او و مسیر او منطبق بر حق است، ولی در واقع منطبق بر باطل است.

 باطل یعنی پوچ، یعنی چیزی كه مابازاء ندارد. در جلسات گذشته معنای حق و باطل را عرض كردیم كه باطل به معنای پوچی است، به معنای تهی بودن، به معنای بی‌نتیجه بودن، به معنای مابازاء نداشتن یعنی عوض نداشتن و در یك كلمه می‌توان به حمل شایع، باطل را به معنای نیستی تصور و معنا كرد. و در مقابل، حق است كه حق به معنای هستی است، آنچه كه وجود دارد و آنچه كه منتسب به پروردگار است حق است و آنچه كه مابازاء و واقعیت و حقیقت و اصالت و نتیجه دارد، آن می‌شود حق. كلام دروغ، چرا باطل است؟ چون مابازای خارجی ندارد. الان من بگویم باران می‌آید، این كلام كذب و باطل است؛ الان باران نمی‌آید. ولی اگر بگویم الان هوا آفتابی است و باران نمی‌آید، این حق است؛ چون مابازاء دارد، انسان این را در خارج مشاهده می‌كند.

 در بیان معنای باطل در جلسات گذشته عرض شد هر چیزی كه در عالم تخیل و اعتبار بگنجد می‌شود باطل، و هر چیزی كه در عالم صدق و عقل و منطق قرار بگیرد می‌شود حق. و این مسئله قابل سریان و توسعه در همه ابعاد فكری و اجتماعی و اشتغالات و كارها و مسائلی است كه یك فرد می‌تواند در طول زندگی دنیا با آنها سروكار داشته باشد. مرام و روشی را كه انسان بر می‌گزیند تا جایی بر حق است كه جنبه انتساب و ربط با پروردگار در آن لحاظ شده باشد. اگر لحاظ نشده باشد می‌شود باطل.

 در روایت داریم شخص وقتی‌كه نماز می‌خواند، حواسش در نماز این طرف و آن طرف باشد، فكرش به این طرف و آن طرف برود، الفاظ را فقط به عنوان یك عادت ادا كند، ممكن است الان ما بگوییم‌ بِسْمِ اللَه الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‌ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‌ تا وَ لَا الضَّالِّينَ‌ الفاتحة، ١ ٧ كه می‌رسیم بر حسب عادت، نفس این الفاظ را از آن منبع غیر شعور خودش به منصه ظهور برساند بدون اینكه انسان توجه داشته باشد. وقتی تا آخر سوره را می‌خواند

 متوجه می‌شود اصلًا به معانی توجه نداشته، فكرش جای دیگر بوده. ملاقاتی كه با كس دیگری قرار بوده بگذارد. مطلبی را كه با كس دیگری می‌خواسته صحبت كند. تلفنی كه زده شده و حواسش در آن تلفن بوده. ملائكه این نماز را بالا می‌برند، یك مقداری كه بالا بردند. خدا می‌گوید: این نماز را برای كه آوردید؟ می‌گویند: ما این نماز را آوردیم كه این نماز را به حیطه وجودی تو برسانیم؛ چون نمازی است كه انسان برای خدا خوانده و باید به همان‌جا برگردد. خدا می‌گوید: این در نماز من غیر مرا داخل كرده است. الفاظ را ادا كرده ولی حواسش به من نبوده، توجه به من نداشته، دنبال حرف‌هایی بوده كه در تلفن زده شده، دنبال مطالبی بوده كه با فلان شخص صحبت كرده، دنبال كارهای خودش بوده، در ضمن هم این سوره را خوانده، ركوع و سجود هم كرده. پس در این نماز دیگری را با من شریك قرار داده است، شما بروید من از حق خودم گذشتم و حق خودم را به شریكم واگذار كردم. این نماز را بر سر این بزنید و بگویید كه مبارك خودت باشد. من سهمی در این نماز نمی‌برم و تمامش مربوط به افراد دیگر باشد كه در این نماز دخالت كردند.[[1]](#footnote-1)

 این نماز می‌شود باطل دیگر رفقا باید ملاك و معیار دستشان باشد ببینید دیگر بهتر از نماز ما چیزی سراغ نداریم. از نماز بالاتر چیزی سراغ نداریم. از نماز بالاتر عبادت بالاتری ما سراغ نداریم. وقتی‌كه در اذان و اقامه حی علی خیر العمل تشریع شده، معنایش چیست؟ معنایش این است كه بهترین عمل و بهترین عبادتی كه در شرع تشریع شده است، به سوی او باید بشتابی. و این نماز با این خصوصیات شما می‌بینید می‌شود باطل؛ هیچ خبری ازش نیست و هیچ مابازایی ندارد. پس باطل عبارت است از آن نحوه ارتباط بنده با پروردگار خود كه در آن ارتباط خدا جایی ندارد. این می‌شود باطل.

 یكی از افراد معمم كه در طهران بود پدرش فوت كرده بود، جنازه را در یكی از مساجد مهم مركزی طهران آوردند و خود او نماز میت را خوانده بود. برادرش رو می‌كند به او می‌گوید: فلانی، ما كه تو را می‌شناسیم دیگر با ما پنهان كاری و اینها. بگو ببینم: این نماز را برای خدا خواندی یا برای خودت؟ گفت: راستش را می‌خواهی برای خودم خواندم! نماز، شخص معمم، صدها نفر شركت كردند در مسجد برای میت، طبق دستور، واجب، ولی نگاه می‌كنید می‌بینید نماز باطل. یك شاهی به این شخص برای نمازی كه خوانده نمی‌دهند! نمازی كه خوانده افرادی كه آمدند و جمع شدند، صاد آن از مخرج ادا می‌شود، حاء از مخرج ادا می‌شود، عین از مخرج اداء می‌شود ولی باطل است.

 حق چیست؟ حق عبارت است از ارتباط انسان با پروردگار كه در آن ارتباط خدا فقط وجود دارد. این می‌شود حق. این معنا قابل توسعه و گسترش است به همه ابعاد وجودی و به همه ابعاد تربیتی و سلوكی انسان.

 یك سالك در ارتباط با پروردگار فقط باید «خدا» را نظر بگیرد و نگذارد غیر خدا به عنوان خدا در حیطه وجودی اعمال و افكار او وارد بشود. دقت بفرمایید! غیر خدا به عنوان خدا، غیر حق به عنوان حق، غیر ذات پروردگار از اعتبارات و تخیلات و دنیا به عنوان اینكه او حق است؛ چون اگر به عنوان اینكه او حق نیست، مشخص است دوری می‌كند، پرهیز می‌كند، اجتناب می‌كند، احتراز می‌كند.

 لذا بزرگان فرمودند: مهم‌ترین عمل برای سالك این است در هر قدمی كه بر می‌دارد حساب آن قدم را همان موقع نه بعد، بعد كه كار از كار گذشته حساب همان قدم را در همان موقع برسد و بعد بردارد. كاری می‌خواهد انجام دهد همان موقع حساب برسد، سبك و سنگینی بكند، با دیگران مشورت كند، باب مشورت را بر خود نبندد و نگوید كه این كار درست است، پس انجام می‌دهم. با افرادی كه خارج از این محیط هستند و می‌توانند آزادانه‌تر و مستقل‌تر و با فكر بازتر نسبت به مسئله قضاوت كنند با آنها مشورت كند، كاری را كه من انجام می‌دهم آیا برای خدا هست یا نه؟ این عملی كه الان انجام می‌دهم برای خدا هست یا نه؟

 در بسیاری از اوقات اتفاق می‌افتد كه انسان در تحت شرایط محیط، مغلوب جریاناتی قرار می‌گیرد كه بر او تحمیل می‌شود. انسان همیشه باید محیط بر محیط باشد، نه اینكه محاط در محیط واقع بشود. دیدگاه انسان طبق شرایط محیط تغییر پیدا می‌كند. در مسائل عادی هم ما می‌بینیم؛ مثال خیلی زیاد است مثلا در همین‌جا نشستیم، چشممان چشم عادی است ضعف هم ندارد، دیدگاهمان دیدگاه عادی است، مشاعرمان، مشاعر عادی است. ولی كیفیت نورپردازی در این محیط و نحوه انعكاس نور در زوایای اجسام و به وجود آمدن سایه و برگشت نور در اجسام، گاهی اوقات به نحوی است كه فرض كنید كه خود من همین الان ممكن است اشتباه كنم، در بعضی از موارد اشیاء مقعر را به صورت محدب ببینم. یك شی‌ء مقعر است ولی كیفیت نور و محیط به نحوی است كه من خیال می‌كنم محدب است، دست می‌زنم می‌بینیم مقعر است. چرا؟ چون خارج و محیط و نور به نحوی است كه این شی‌ء را در دیدگاه من به این كیفیت در آورده است. ما به این مقدار هم نباید توجه كنیم. برویم و دست بزنیم ببینیم اینی كه الان ما او را به شكل محدب می‌بینیم واقعاً محدب است یا مقعر؟

 خیلی اتفاق می‌افتد، اشتباهاتی كه انسان می‌كند و در تحت شرایط خارجی قرار می‌گیرد و در اختیار او نیست. اینها برای چیست؟ به خاطر این است كه وجود انسان از نقطه نظر تحقیق و كیفیت تلقی مطالب، وجودی است دارای ضعف. اگر خود او فی‌حدنفسه و به تنهایی بخواهد با جریاناتی كه در مقابل او قرار گرفته است و مطالبی كه با او برخورد می‌كند و اختلاف سلیقه و افكار و مكاتبی كه در جلوی او قرار دارد برخورد كند، قدرت تشخیص ندارد. این‌قدر كه افراد در اشتباه قرار گرفته‌اند به خاطر این است كه ذهن آنها نتوانسته است آن حقیقت را از اعتبار و باطل جدا كند.

 پیغمبر صلی اللَه علیه و آله در كنار یكی از زن‌هایشان نشسته بودند و صحبت می‌كردند و می‌خندیدند. یكی از اصحاب رد می‌شود، تا رد می‌شود حضرت صدایش می‌كنند و می‌گویند بیا اینجا. گفتند: می‌دانی این‌

 كسی كه پیش من نشسته كیست؟ می‌گوید: نه یا رسول اللَه. می‌گویند: این عیال من است. بعد رو می‌كند به حضرت، می‌گوید: مگر مطلبی اتفاق افتاده؟ مسئله‌ای شده؟ حضرت فرمودند: من صدایت كردم كه در این لحظه یك وقت شیطان تو را فریب ندهد، تو تصور نكنی كه من با یك زن غریبه الان صحبت می‌كنم. این عیال من است و نشستم با او صحبت می‌كنم، با او حرف می‌زنم. درحالی‌كه پیغمبر است. التفات می‌كنید. یعنی بالاترین فرد بشر، ولی انسان از گزند شیطان ایمن نیست.

 نقص‌ها و ضعف‌هایی كه در انسان است حتی انسان را در قبال پیغمبر می‌تواند شكست دهد و مغلوب كند. دیگر از رسول خدا كه بالاتر نداریم، بیاید صحبت بكند و شخص بگوید الان در یك چنین وقتی با این زن صحبت می‌كند! همه كه به آن مرتبه كمالی نرسیده‌اند، همه كه آن ضعف‌های خود را به فعلیت مبدل نكرده‌اند. همه كه جهات مثبت برای آنها كامل نشده، خیلی از افراد هنوز در منفی بافی به سر می‌برند. فقط نقاط ضعف برای آنها جلوه می‌كند. این مسئله چیست؟ چه باید كرد؟ این قضیه را چطور باید حل كرد؟

 در آیه شریفه می‌فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى‌ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى‌ ... المائدة، ٨ ای افراد ای مؤمنین، محیط شما را در تشخیص خود به اشتباه نیندازد. جریانات و مطالبی كه در اطراف شما می‌گذرد برای شما شبهه به وجود نیاورد. صحبت‌های زید و عمر كه چرا این كرد، چرا آن كرد، چرا این‌طور می‌كند؟ شما را در آن راهی كه در پیش گرفته‌اید نلغزاند.

 انسان یك مطلبی به نظرش می‌رسد و تحقیق می‌كند و می‌بیند مطلب درست است. فردا به یكی می‌رسد آقا شما این كار را كردی؟ به آن یكی می‌رسد آقا این كار را كردی؟ به سومی می‌رسد آقا دیدید فلانی راجع به این قضیه چه گفته؟ به چهارمی می‌رسد آقا دیدید فلانی ... كم‌كم كم‌كم با صحبت‌های مختلف و با مطالب گوناگونی كه برای انسان، زید و عمر و بكر و خالد و جوّ و محیط و مسائل و وسایل و این‌گونه امور به وجود می‌آورند، آن ثبات و استحكام و استقامت ابتدایی كم‌كم رو به افول و رو به سستی می‌گذارد. شب كه می‌شود انسان می‌رود، نكند من اشتباه می‌كنم؟ نكند این كاری كه انجام می‌دهم غلط است؟ نكند این كاری كه انجام نمی‌دهم غلط است؟ برای چی؟ به خاطر اینكه این یك حرفی زده، آن یك حرفی زده، این یك چیزی گفته، او یك چیزی گفته.

 تجربه‌ای كه ما در زمان مشروطیت، این تجربه را به دست آوردیم واقعاً عجیب است. افرادی كه در یك جریان واحد، جریان حكومتی و سلطنتی و استبدادی تبدیل بشود به یك جریان مشروطه، به یك جریان مردمی بنا بر نظر آنها آن هم مردمی نبود كجایش مردمی بود؟ آمدن رضا شاه و آن حكومت استبدادی و آن ظلم‌ها و فساد، این حكومت مشروطه بود؟ این حكومت مردمی بود؟! صد رحمت به حكومت قاجار و به آن حكامی كه قبل از رضاشاه بودند و بر مردم حكومت می‌كردند. حكومتی كه یك لحظه یك نفر اعتماد و امنیت را نمی‌توانست در خودش احساس بكند. كجای این حكومت، حكومت مشروطه بود؟ كجایش حكومت مردمی بود؟ كجایش حكومت آزاد بود؟

 ولی ما در آن زمان مشاهده می‌كردیم كه در یك مسئله، افراد عادی خُب عادی بودند. اینها كه نظر نداشتند و شاید هم گناه نداشتند و البته هر كسی بر طبق میزان فهم و سعه ادراك وجودی خودش، یك شخصی را امین می‌داند، یا به این عمل می‌كند یا به آن عمل می‌كند. یا به این فرد یا به آن فرد، یا به این فتوا و یا به آن فتوا. اما صحبت در اینجاست كه چطور می‌شود یك جریان واحد، در این جریان دو قطب، در صد و هشتاد درجه مقابل هم قرار بگیرد؛ هم در این قطب عالم وجود دارد و هم در این قطب عالم وجود دارد. در هر دو طرف عالم وجود دارد. در هر دو طرف مجتهد وجود دارد، در هر دو طرف صاحب وزنه و ثقل وجود دارد، در هر دو طرف صاحب اعتبار وجود دارد. اگر حق است كه نمی‌شود حق در مقابل هم باشد. ما دو تا حق كه نداریم. و ای كاش به این اكتفا می‌كردند و به این مقدار بسنده می‌كردند. دیگر صحبت‌ها و سب‌ها و دشنام‌ها و هتك حرمت‌ها و سایر تبعاتی كه طبعاً در این‌گونه جریانات برای افراد پیدا می‌شود پیش نمی‌آمد.

 در یك طرف قضیه مثل مرحوم آخوند خراسانی فتوا بر وجوب مشروطیت می‌دهد. در یك طرف قضیه مثل مرحوم سید یزدی فتوا بر حرمت مشروطیت می‌دهد. هر دو هم عالم و هر دو هم از بزرگان و هر دو هم در نجف. این هم منزلش دو تا كوچه بالاتر است و این هم منزلش اینجاست. كدام حق است؟ مگر می‌شود كه ما در یك جریان دو حق داشته باشیم؟ برای چه؟ شاید خود مرحوم آخوند هم این‌طور تصور نمی‌كرد. خدا رحمت كند ایشان را، ایشان فرد معاندی نبود، فرد مغرضی نبود.

 ولی صحبت در این است كه جریانات و حوادث و مسائلی كه خارج از محیط انسان بر محیط فكری انسان تحمیل می‌شود، بر محیط ادراك و مشاعر انسان اجبار می‌شود، تزریق می‌شود. كم‌كم اگر شخص دارای نور تشخیص و قوه تمییز و همانی كه فرمود: العِلمُ نُورٌ یقذِفُهُ اللَه فِی قَلبِ مَن یشَاء؛[[2]](#footnote-2) نباشد به همین بلیه مبتلا می‌شود كه شدیم، به همین بلیه! درس خواندی، زحمت كشیدی، روایات را دیدی، تاریخ را دیدی، ولی صحبت در این است كه آن چیزی كه تمام این معلومات باید بر محور او قرار بگیرد تا بتواند مفید واقع بشود؛ مطالعات تاریخی، مطالعات فقهی، مطالعات فلسفی، مطالعات عرفانی، بالاتر از این درس‌های دینی، روایات امام صادق علیه‌السّلام، شوخی نیست آقا! این مطالب در جایی مفید است كه باید بر محور آن نور قرار بگیرد، اگر آن نور نباشد اینها نه تنها مفید نیست بلكه مضر خواهد بود. یعنی همین علوم حقه و علوم الهی و همین تجربیات باید بر محوریت عدل قرار بگیرد. باید بر محوریت حق قرار بگیرد، بر محوریت آن نور باید قرار بگیرد، بر محوریت آن اتصال باید قرار بگیرد.

 شریح قاضی مگر آدم بی‌سوادی بود؟ آدم بی‌سواد نبود. از زمان عمر تا زمان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و امیرالمؤمنین كه می‌خواستند عزلشان كنند. فریاد در آمد از همه مردم بر خلاف سنت عمر عمل می‌كنید.

 حضرت فرمودند: خب باشه. بعد همین می‌آید جلو، می‌آید جلو، به امام حسین علیه‌السّلام كه می‌رسد، همین شریح قاضی فتوا بر قتل امام حسین علیه‌السّلام می‌دهد. به راحتی، خیلی راحت، دو دو تا چهار تا، خلیفه الان امیرالمؤمنین یزید است، خروج بر خلیفه امیرالمؤمنین فساد در ارض است، دفع فساد واجب است و چون حسین بن علی آمده بر علیه امیرالمؤمنین خروج كرده است، باید او را به هر نحو ممكن دفع كرد.

 این صغری، این هم كبری، این هم نتیجه‌اش. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه اینكه پسر پیغمبر را به شهادت می‌رسانند. خیلی راحت، چرا؟ چون این علوم بر این محور نور قرار نگرفته. این است قضیه. استدلال، استدلال الهی است. استدلال، استدلال خدایی است. ولی این استدلال بر محوریت عدم ارتباط واقع می‌شود. بر محوریت قطع ارتباط با پروردگار قرار می‌گیرد. بر محوریت عدم تهذیب واقع می‌شود. آن تهذیب كه آن نور است. خدا رحمت كند مرحوم حاج هادی ابهری، همین فردی كه مرحوم آقا در كتاب‌ها نوشتند. قبرش هم در علی بن جعفر كنار قبر مرحوم آقای انصاری در همان‌جاست. ایشان یك فردی بود سواد نداشت، این‌قدر این بی‌سواد بود كه امضاء نمی‌توانست بكند. از این مهرهایی كه ختم می‌كنند گذاشته بود در جیبش، هرجا كه می‌خواست یك نامه‌ای كسی می‌نوشت، برایش می‌خواند، این را در می‌آورد و می‌زد به عنوان امضایش. ولی خصوصیتی كه ایشان داشت این است كه آن نور را داشت. می‌آمدند برایش فتاوای علما و مجتهدین را نقل می‌كردند، می‌گفت این فتوا درست است و این باطل! تعجب نكنید، تعجب ندارد.

 مگر شما در همین كتب نخوانده‌اید؟ آن افرادی كه مورد توجّه و عنایت قرار گرفتند، مگر ندیدید؟ جریان كربلایی كاظم را مگر همه اطلاع ندارند كه به واسطه خلوص و صدق عملی كه داشت خداوند به او عنایت كرد و قرآن را در قلب او قرار داد. رفقای ما خودشان اینها را دیدند. بعضی از معمرین رفقای ما برای بنده نقل می‌كردند، می‌گفتند بنده خودم در مجالسی كه ایشان بودند شركت كردم. در دو مجلس آنها می‌گفتند كه ما شركت كردیم. مرحوم پدرم می‌گفتندكه من او را ندیده‌ام ولی از دوستان و رفقایشان شرح حال ایشان را شنیده بودند. در خود قم آمد و آقای بروجردی او را امتحان كردند. علمای قم امتحان كردند. در طهران در مسجد هدایت، مسجد مرحوم طالقانی رفتند و آنها امتحان كردند. در منزل مرحوم پدربزرگ ما حاج آقا معین شیرازی در آنجا آمد و امتحان كردند. خیلی از افراد، همه دیدند. این از مسلمات است دیگر. یك فردی كه امضا نمی‌توانست بكند مثل همین مرحوم حاج هادی بود این به جایی می‌رسد با عنایت الهی كه قرآن را می‌خواند، از حفظ می‌خواند، دست روی آنها می‌گذارد. در یك نوشته اگر یك خط آن قرآن باشد، می‌گوید از اینجا تا آنجا قرآن است و بقیه همه نوشته است. از كجا می‌رسد؟ آن وقت علما می‌آمدند و او را امتحان می‌كردند. می‌گفتند بگو در این صفحه چند تا الف است؟ در این صفحه چند تا ب هست؟

 یكی از دوستان تعریف می‌كرد می‌گفت: من از این علما تعجب كردم، این همه كه از من امتحان كردند چند تا ب دارد، چند تا الف دارد؟ این سوره چند تا عین دارد؟ یك نفر نیامد از من بپرسد تفسیر این آیه چیست تا برایش بگویم. ببینید! یك نفر نیامد از من شأن نزول را بپرسد، درحالی‌كه شأن نزولش هم بر من‌

 نازل شده یعنی در من قرار گرفته البته به مقدار سعه خودش، ما نمی‌گوییم كه حالا ... تفسیر این آیه و بطن این آیه را هم من می‌دانم. یكی از علمای قم نیامد بپرسد كه تفسیر این آیه چیست؟ این راجع به چه آمده؟ چندتا الف دارد؟ چند تا ب دارد؟ چند تا صاد دارد؟ از این طرف بخوان، از آن طرف بخوان! خُب كامپیوتر هم می‌تواند این كار را انجام بدهد. شما بزنید در كامپیوتر بگویید فرض كن سوره والعصر چند تا عین دارد. به شما می‌گوید چهار تا دارد، سه تا دارد. این است مسئله. اتفاقاً این قضیه را هم بگویم الان یادم آمد. رفقا می‌دانند كه نظر مرحوم آقا در سوره حمد به جای‌ مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ‌ الفاتحة ٤، ملك يوم الدين‌ است كه ان‌شاءاللَه بنده راجع به این قضیه قرار است مقاله‌ای بنویسم نقل می‌كنند از ایشان كه ایشان پشت سر افرادی كه‌ مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ‌ می‌گفتند نماز نمی‌خواند، می‌گفت این غلط است، ملك يوم الدين‌ درست است. نه قرائت عاصم بلد است، نه قرائت قاسم بلد است، فقط به واسطه خلوص نیت و به واسطه ارتباطی كه دارد حقیقت و آن نور را خدا در او قرار داد، تمام شد.

 مرحوم حاج هادی ابهری هم یكی از همین افراد بود. فتوا برایش می‌آوردند، آقا راجع به فلان قضیه نظر داده است این كار انجام بشود، می‌فرمودند نه، این نباید درست باشد. یكی آمده بود به ایشان می‌گفت: كه آقا پس ما به كدام عمل كنیم؟ ایشان فرمودند: مگر آسید محمدحسین در كنارت نیست؟ برو به حرف‌های آسید محمدحسین عمل كن. مگر آسیدمحمد حسین نداری؟

 علم یاد گرفتیم، معرفت نسبت به مسائل پیدا كردیم، ولی این معرفت و علم ما در چه جایگاهی قرار گرفته؟ درد اینجاست. اینكه امام علیه‌السّلام می‌فرماید: وَ لَا یدَعُ أَیامَهُ بَاطِلًا؛ ایامش را به بطالت نگذراند یعنی چه؟ یعنی آن تفكر خودش و آن كاری را كه انجام می‌دهد، مبادا به نحوی باشد كه تصور كند در جلسه گذشته عرض كردیم‌ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً الكهف، ١٠٤ نباید تصور كند كه این عملی كه انجام می‌دهد در راستای رضای خداست، درحالی‌كه در راستای رضای شیطان است. این است مسئله.

 مطلب اینجاست كه محیط و آن مسائلی كه انسان در آن محیط قرار گرفته است، وضعیتی برای انسان به وجود بیاورد كه انسان قدرت عبور و قدرت تجاوز از تخیلات خود و اعتبارات خود را دیگر نداشته باشد. نتواند عبور كند. همیشه انسان باید این مسئله را در خودش زنده نگه دارد كه این عملی كه الان انجام می‌دهد، این عمل حق است یا حق نیست؟ نباید چشمش را بگذارد ان‌شاءاللَه حق است. ان‌شاءاللَه حق است چیست؟ ان‌شاءاللَه درست است چیست؟ این بهتر است چیست؟ آن بهتر است چیست؟

 در این سفری كه خداوند قسمت كرد، یكی دو هفته پیش بنده مشرف بودم، اتفاق نیفتاده بود با كسی صحبت كنم، بحث كنم، هم در مدینه هم در مكه صحبتی پیش بیاید. آن شب آخر ظاهراً شب شنبه بود همین شب شنبه گذشته من به اتفاق رفقا نشسته بودم و رفقا گفتند كه ما زودتر می‌رویم، كار داریم بعد منتظر شما هستیم. ما بیست دقیقه نیم ساعتی در مقابل مستجار نشستیم، بعد حركت كردم آمدم بیرون، از مقابل حجر

 اسماعیل كه گذشتم به زاویه سمت راست حجر كه رسیدم، یك مرتبه احساس كردم كه بنشینم كنار مسجدالحرام بنشینم، دیدم كه هیچ علتی پیدا نمی‌كنم، انگار باید بنشینم حالا. گفتیم حالا می‌نشینیم تا هر وقتی‌كه بیرونمان كردند، فعلًا می‌نشینیم.

 چند دقیقه گذشته بود، یك مرتبه یك شخصی آمد در كنار ما نشست. گفت: شما شیعه هستید؟ گفتم: بله. گفت: مال كجایید؟ گفتم: مال ایران هستم سر و لباس ما نشان نمی‌داد از همین لباس‌های عربی داشتم و معمم نبودم گفت: یك سؤالی از شما می‌خواهم بكنم. گفت: شما به چه دلیل به عصمت ائمه‌تان معتقد هستید درحالی‌كه عصمت اختصاص به انبیاء دارد؟ صحبت شروع شد. گفتم: به همان دلیلی كه ما برای انبیاء قائل به عصمت هستیم، به همان دلیل برای ائمه‌مان. گفتم: شما به چه دلیل راجع به انبیاء قائل به عصمت هستید؟ گفت: به خاطر آیه قرآن كه اینها معصومند؟ گفتم: بی‌جهت كه نمی‌شود. گفت: پس دلیل چیست؟ گفتم: دلیل قرآن هم همین است. البته آنها خیلی استدلال پوچی كردند كه چون در سوره فتح داریم: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَه ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً الفتح، ٢ كه خدا در قرآن به پیغمبر وعده داده است كه از گناهان گذشته و گناهان آینده‌ات ما چشم‌پوشی می‌كنیم، پس بنابراین پیغمبر معصوم است.

 گفتم: پس بنابراین به اعتقاد شما این آیه می‌خواهد بگوید بعداً هم پیغمبر گناه كرده؟ گفتم شما معتقد به این هستید؟ حالا قبل از زمان بعثت و قبل از رسالت حالا آنها بگویند كه چون هنوز به بعثت و رسالت نرسیده، انسان جایزالخطاء است. یعنی پیغمبر بعد از رسیدن به رسالت هم! آیه می‌گوید دیگر، می‌گوید لِیغْفِرَ یعنی اول تو گناه كردی و بعد ما بخشیدیم. گناه نكرده را كه نمی‌بخشند. پس پیغمبر گناه كرده بعداً، طبق این آیه!

 گفت: پس معنایش چیست؟ گفتم: معنای ذنب در اینجا كه گناه نیست. معنای ذنب در اینجا تبعات كارهایی است كه پیغمبر كرده و آن تبعات ممكن است موانعی برای او به وجود بیاورد، خدا می‌فرماید به خاطر فتح مكه، دیگر آن تبعات قطع شد و مسلمین حكومتشان گسترش پیدا می‌كند و جلوی عواقب آن رسالت و بعثت و تبلیغ گرفته می‌شود. با فتح مكه دیگر مسلمین غلبه می‌كنند. این معنا، معنای ذنب است.

 ذَنْب یعنی چیزی كه از ذَنَب است. ذَنَب یعنی دُم، ذَنْب یعنی دنباله. به گناه هم كه می‌گویند ذنب، یعنی دنباله و عاقبتش و تبعاتش انسان را در آن دنیا می‌گیرد و رها نمی‌كند. انسان تصور نكند از این دنیا كه می‌رود دیگر مطلب تمام است. هر كاری دلش خواست بكند و آنجا كه رفت. نخیر، تبعاتش در آنجا دامن او را خواهد گرفت. به خاطر این می‌گویند، معنای آیه این است.

 خیلی خوشحال شد از این نحوه بیانی كه ما كردیم و شروع كرد ادامه دادن. حدود ده دوازده مسئله سؤال كرد. در بین این كه ایشان سؤال می‌كرد، بقیه هم آمدند. حدود هفت هشت نفر دیگر هم آمدند. چند تا هم از این شرطه‌ها آمده بودند نشسته بودند. فوراً اطلاع دادند و از این افرادی كه مأمورین امر به معروف و نهی از منكر آمدند و شروع كردند برای چه نشسته‌اید؟ برای چه دارید با این آقا حرف می‌زنید؟ گفتم: آقا شما هم بنشینید، شما هم استفاده كن. اصلًا بدون اینكه نگاه به من كند شروع كرد: اینها فلان هستند، اینها كسانی‌

 هستند كه علی را بر پیغمبر ترجیح می‌دهند. علی را بیشتر از پیغمبر دوست دارند. بلند شوید بروید، برای چه نشستید؟ هیچ به من هم نگاه نمی‌كرد. گفتم: آقا خیلی حرف می‌زنی، ناراحتی، بنشین تو هم مثل اینها یك چیزی بگو استفاده كنیم. این را گفت و رفت.

 بعد به اینها رو كردم، گفتم شما حرف‌های این آقا را قبول دارید؟ گفت: نظر شما چیست؟ گفتم: وقتی‌كه امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام در نهج البلاغه می‌فرماید: انا عبد من عبید محمد؛[[3]](#footnote-3) من یكی از بندگان پیغمبر هستم و ما شیعه به این معتقد هستیم، این مزخرفاتی كه این می‌گوید دیگر چه معنایی دارد؟ گفتند: عجب یك چنین حرفی زده؟ گفتم: بله، بروید در نهج البلاغه نگاه كنید. نهج البلاغه را كه دیگر ما چاپ می‌كنیم، شما كه چاپ نكردید. شما كه علی را قبول ندارید.

 صحبت شروع شد، دوباره آن شخص آمد، یكی دیگر آمد. گفت: باز هم نشسته‌اید رها نمی‌كنید این را. گفتند كه نه ما كاری نداریم. شما هم اگر مایل هستید اگر كاری نداری بیا بنشین و استفاده كن. دوباره گذاشت رفت و هی می‌آمد و می‌رفت. تقریباً حدود یك ساعت و نیم ما رفقا را در همان منزل، اینها همین طور معطل گذاشته بودیم، اینها می‌گفتند چه شده كه فلانی نیامده؟

 یك فردی بود در آنجا از افرادی بود كه از الجزایر آمده بودند و از طلبه‌های آنجا بود و اطلاعاتش هم بالنسبه بد نبود، نسبت به قضایا و مسائل بالنسبه مطلع بود، او خیلی بیش از بقیه هی سؤال می‌كرد و هی مطالب را پیگیری می‌كرد و تشویق می‌كرد. وقتی‌كه صحبت تمام شد، رو كرد به من گفت من می‌خواهم از شما یك سؤال كنم. شما قرآنتان با قرآن ما فرق می‌كند؟ قرآن دیگری می‌خوانید؟

 گفتم: بنده بلیط طیاره تو را می‌دهم، بلند شو بیا ایران، بیا قم بیا منزل ما، ببین در تمام اتاق‌های ما همین قرآنی است كه در مسجدالحرام است. گفت: عجب! پس چه می‌گویند كه اینها یك قرآنی دارند به نام مصحف فاطمه، تحریف شده، مطالب عوض شده، یك قرآن دیگر است، ارتباطی به این چیزها ندارد؟! گفتم: شما بلند شو بیا ببین. گفت: پس این قضیه مصحف فاطمه چیست؟ گفتم: مصحف فاطمه جریانش این است. قرآنی كه پیغمبر دادند به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و به حضرت زهرا سلام اللَه علیها سپرده شده و الان آن قرآن دست امام زمان علیه‌السّلام است و حضرت وقتی‌كه ظهور كنند آن قرآن را می‌آورند و آن قرآن بر طبق نزول و آیاتی كه به ترتیب نازل شده، به آن ترتیب نوشته شده و قضایا و مسائلی كه تا روز قیامت هست، این در آن قرآن همه هست. چه فرد اهل سعادت است، چه فرد اهل شقاوت است، چه كارهایی انجام می‌شود، چه مسائلی انجام نمی‌شود. این قرآن، قرآن غیر عادی است.

 گفت: مگر این قرآنی كه الان بر ما هست بر غیر نزول است؟ گفتم: اولین سوره‌ای كه برای پیغمبر نازل‌

 شده، چه بوده؟ گفت: سوره اقرا بوده. گفتم: این سوره الان در اول قرآن است یا آخر آن؟ گفتم: این قرآن هم همین طوری است. این قرآن الان اول و پس و پیش است. در زمان عثمان آمدند جمع‌آوری كردند و به این كیفیت در آوردند. درحالتی‌كه اولین سوره یك چیزی بوده، آخرین سوره یك چیزی بوده، آیات یك چیز دیگری بوده. این‌طور نبوده كه طبق آنچه كه از پیغمبر برسد به همان كیفیت این قرآن آمده. در تمام مسائل هرچه گفتگو شد، اینها دیگر سرشان را می‌انداختند پایین و دیگر حرفی نداشتند. حتی من این مقدار به آنها گفتم این مطالبی را كه می‌گویم خودتان بروید از كتب خودتان اگر پیدا نكردید حق با شماست. این را هم قبول دارم، این هم آدرس من این هم خود من. حق با شماست و من می‌آیم نحله و مكتب شما را می‌پذیرم.

 وقتی‌كه این مطالب تمام شد، اینجا آن مطلب مورد نظر من هست كه چه كنیم همیشه بر حق اعمال خودمان را منطبق كنیم. این مشكل ماست. و چه كنیم كه از باطل دور باشیم؟

 گفت: علت اختلاف تشیع و تسنن در چیست؟ گفتم: احسنت، من این را می‌خواستم از زبان شما بشنوم. علت اختلاف تشیع و تسنن این است كه شیعه می‌گوید باید از عقل و فطرت و منطق پیروی كرد. تسنن می‌گوید عقل و منطق و وجدان و فطرت را باید كنار گذاشت. گفت: عجب! گفتم: بله آقا همین است. گفت: حالا چطور؟ گفتم: من الان به شما ثابت می‌كنم. گفتم برادرانه من الان با شما صحبت می‌كنم، برادرانه. گفتم خودمان را از این دو محیط بیرون بیاوریم این همانی است كه منظور بنده است گفتم من تشیع خودم را كنار می‌گذارم و شما هم تسنن خودتان را كنار بگذارید، قبول می‌كنید؟ گفتند: بله. من از الان گفتم دیگر شیعه نیستم، شما هم از الان دیگر سنی نیستید. می‌گذاریم كنار. بنده دیگر نه علی را می‌شناسم، نه عمر را می‌شناسم، نه ابابكر را می‌شناسم، نه امام صادق را، هیچ‌كس را نمی‌شناسم. شما هم دیگر آن خلفایی كه ان‌شاءاللَه خدا با همان خلفا محشورتان كند! آن خلفا را همه را كنار بگذارید. دو نفر غریبه می‌خواهیم مسلمان بشویم. گفتم دو تا مسیحی هستیم، با همان شرطه‌ها و آنهایی كه بودند، ما می‌خواهیم مسلمان بشویم. الان در شب شنبه ساعت فلان می‌خواهیم مسلمان بشویم. درعین‌حال بر مطالبی كه طرفین نسبت به آن مطالب متفقند هم اطلاع داریم، با توجه به این قضیه.

 گفتم: من از كتب شیعه نمی‌آیم بگویم. این مقدار هم به شما امتیاز می‌دهم، این مقدار هم به شما پوئن می‌دهم كه از كتب شیعه نیایم بگویم. آیا شما در كتبتان ندارید كه دهها بار عمر گفت: لولا علی لهلك عمر؟[[4]](#footnote-4) گفتند: بله. گفتم: آیا در كتب اهل تسنن نیست كه در مسائل متعدده‌ای كه عمر می‌گفت: لا ابقانی اللَه بعدك یا ابالحسن؛[[5]](#footnote-5) ای ابالحسن خدا بعد از تو من را باقی نگذارد؟ گفتند: بله. گفتم: شما در كتبتان ندارید كه در قضاوت‌های عدیده‌ای كه پیش می‌آمد، عمر دنبال امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرستاد، امیرالمؤمنین را از خانه می‌آوردند بیرون، در مسجد مدینه و امیرالمؤمنین برای آنها قضاوت می‌كرد؟ گفتند: بله گفتم: شما در كتبتان‌

 ندارید كه عمر می‌خواست آن زن را سنگسار كند و امیرالمؤمنین جلوی او را گرفت و روشن كرد؟ گفتند: بله هی به او می‌گفتیم، گفتند: بله.

 گفتم: یك مورد دارید كه امیرالمؤمنین گیر كرده باشد و عمر آمده باشد و این عقده را حل كرده باشد؟ گفتم: نداریم پیغمبر فرمودند: انا مدینة العلم و علی بابها، و من اراد المدینة فَلیأتها من بابها؛[[6]](#footnote-6) كسی كه داخل مدینه علم می‌شود باید از درش وارد شود؟ گفتند: بله در كتب ما هست. گفتم: نداریم پیغمبر فرمودند: علی اتقاكم علی اعلمكم، علی اورعكم همه گفتند بله. گفتم: بسیار خُب، سؤال من حالا اینجاست. ما دو تا مسیحی الان می‌خواهیم مسلمان بشویم. نه من شیعه و نه شما سنی. این عمر با این كارهایی كه انجام داده و این حرف‌هایش كه در كتب شماست. این هم علی با این كارهایی كه انجام داده و حرف‌های او كه در كتب است. ما دو تا مسیحی دنبال علی باید برویم یا دنبال عمر؟ همه سرشان را انداختند پایین، گفتم پس چرا حرف نمی‌زنید؟ كدام؟ بگویید دیگر. گفتند: ما می‌رویم تحقیق می‌كنیم. گفتم: خودتان دارید می‌گویید. تحقیق می‌كنیم دیگر چیست؟ خودتان الان می‌گویید. گفتم: ببینید این است قضیه. قضیه این است كه محیط شما را در یك وضعیتی قرار داده كه نمی‌توانید از باطلتان دست بردارید. مسئله این است.

 شیعه این را نمی‌گوید. می‌گوید اگر تمام مردم آمدند در كنار یك قضیه قرار گرفتند و علی یا پیغمبر فرمود در اینجا باشید، عقل گفت حتی من این عبارت را هم گفتم اگر با همدیگر رفتیم در كتب شما پیدا كردیم كه عمر بر علی فضیلت دارد، من من شیعه ایرانی می‌آیم دنبال عمر و علی را كنار می‌گذارم. حتی این را هم به آنها گفتم. دیگر چه جور انسان حرف بزند؟ دیگر چه جور انسان بخواهد آن حق را واضح و آشكار بیان كند؟ به این مقدار.

 فقط به همان قضیه حضرت زهرا سلام اللَه علیها اشاره كردیم كه پیغمبر فرمودند: فاطمة بضعة منی، من احبها فقد احبنی و من اذاها فقد اذانی؛[[7]](#footnote-7) این را گفتم آیا در كتاب‌های شما هست یا نه؟ گفتند: بله گفتم: این هم به دنبالش نیست كه این دو نفر آمدند و حضرت رو برگرداندند و گفتند: كه آیا شما دو تا از پیغمبر شنیدید واقعاً عجیب است‌ها، واقعاً عجیب است، آدم اصلًا می‌ماند كه این مردم چطور می‌خواهند با این مسائل برخورد كنند؟! شما شنیدید از پیغمبر كه فرمودند كسی كه فاطمه را اذیت كند مرا اذیت كرده و كسی كه مرا اذیت كند لعنت خدا بر او هست؟ گفتند: بله. (حضرت زهرا) فرمود: در اینجا خدایا شاهد باش كه این دو مرا اذیت كردند و مرا آزردند.

 گفتم: بنابراین لعنت خدا نسبت به اینها نخواهد بود؟ صریحاً به آنها گفتم خیلی صریح. یا باید ما این‌

 روایت را كنار بگذاریم كه خودتان نقل كردید، یا اگر این طور است دیگر حق شوخی بر نمی‌دارد. گفتم: فرق بین شیعه و سنی این است. شیعه می‌گوید در هر قدمی كه می‌خواهی برداری، باید ببینی آن حق است و بعد برداری. نگاه نكنی این چه كرده و آن چه كرده. به تو چه مربوط است این چه گفته و او چه گفته؟ به تو چه ربطی دارد؟ این، این حرف را زده و او این حرف را زده. این نظرش این است و او نظرش آن است. همه مردم آمدند به این طرف. همه مردم آمدند این را گفتند. این فرق بین تشیع و تسنن است.

 اینجا گفتم دیگر حجت را بر شما تمام كردم. البته آنها آدرس ما را گرفتند كه مسائل را پیگیری كنند. حالا ان‌شاءاللَه خدا تا چقدر توفیق شامل حال همه ما بشود. گفتم: این مطلب را، بروید روی این قضیه فكر كنید. مشكل شیعه و سنی اینجاست. گفتم الان، چرا شما هزار و چهارصد سال پیش دارید فكر می‌كنید؟ همین الان عمر اینجا نشسته و علی هم اینجا نشسته، همین امشب جلوی ما. چه كار كنیم؟ چرا برویم هزار و چهارصد سال پیش، چرا صحابه این كار را كردند؟ چرا فلان این‌طور كردند؟ به ما چه مربوط است؟ همین الان. این هم كتب شما.

 این مسئله همان مطلبی است كه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: انسان نباید اوقاتش را به بطالت بگذراند، این است مقصود. یعنی انسان البته فعلًا در این مرتبه، در این مرحله ان‌شاءاللَه در مجلس بعد راجع به آن مطلب دقیق‌تری كه مورد نظر است صحبت می‌كنیم. فعلا این كلام امام صادق علیه‌السّلام تا اینجا این مطلب را به ما می‌رساند كه یك فردی كه دنباله روی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است. واقعاً در روز قیامت ما را در كدام صف قرار می‌دهند؟ در كدام صف قرار می‌دهند؟ امیرالمؤمنین كه هزار و چهارصد سال پیش و الان ندارد. امیرالمؤمنین كه ابدیت دارد. امیرالمؤمنین كه جاودانگی دارد. امیرالمؤمنین كه تا روزگار باقی است، دنیا و آخرت باقی است، او هم باقی است. ما را در روز قیامت در كدام صف قرار می‌دهند؟ نكند خدای ناكرده در صف امیرالمؤمنین قرار نگیریم ها!

 مرحوم آقا در این هفتاد سالی كه آمد، اول و آخر نكته‌ای كه در مكتب او بود، این بود كه هرجا حق است، آنجا برو، ولو از زبان هر كسی بخواهد باشد و هر طرفی می‌خواهد باشد. این مطالبی را كه ایشان آمدند در كتب نوشتند و پخش كردند برای چه بود؟ به خاطر اینكه آن حقیقت را منطقی بیان كنند و الا می‌گفتند مطلب این است دیگر. كتاب نوشتن نداشت، دیگر هفتاد جلد كتاب نوشتن نداشت. می‌گفتند: این مطلب است. آمدند گفتند: آنچه را كه ما حق می‌پنداریم و آن را تشخیص می‌دهیم، با این منطق و با این بیان اثباتش می‌كنیم. حالا اگر ما بر خلاف این منطق و این بیان بخواهیم كار دیگری انجام بدهیم پیرو ایشان هستیم؟ پیرو این مكتبیم؟

 خیلی قضیه مهم است. آن افرادی كه نسبت به مطالب كم‌وبیش اطلاع دارند و از جریانات خبر دارند می‌دانند من چه می‌خواهم عرض كنم. آیا ما واقعاً به دنبال آن مكتب بودیم؟ و به دنبال تحقیق نسبت به آن قضیه بودیم؟

 این افراد یكی از مطالبشان این بود: آقا اینهایی كه می‌آیند این مسائل را می‌گویند این هم درست بود خب بعضی از این نویسنده‌های اخیر هم آمدند آن مطالب منفی كه بعضی از عوام، اینها را مطرح می‌كنند در یك كتابی جمع‌آوری كردند و آن را در اختیار اینها گذاشتند. اینها راجع به حسین این را می‌گویند، راجع به علی این را می‌گویند. اشعاری كه بعضی از شعرای نفهم و نادان ما گفتند و در آنها بوی غلو است، آنها را جمع‌آوری كردند.

 گفتم: آقاجان در هرجایی همه چیز هست، بنده هم قبول دارم. می‌گویم من شیعه‌ام و یك مقدار كمی هم از مسائل اطلاع دارم. ایرانی هم هستم، دارم می‌گویم مسئله این است. حالا شما می‌گویید كه فلان شخص این را گفته. آن‌وقت یك عده هم كه فقط به منفیات قضیه نگاه می‌كنند، مثبتات را نمی‌گیرند آن‌وقت می‌آیند دست روی همین‌ها می‌گذارند. بابا صد نكته مثبت داریم، تو یك نكته منفی را آمدی گرفتی كه فلان‌جا فلان شخص این را گفته. گفتم: شما از یك عالم شیعه یك چنین مطالب غلو آمیزی شنیدید؟ شما از یك بزرگ یك چنین مطلبی را شنیدید؟ حالا یكی آمده یك مسئله‌ای را می‌گوید.

 ببینید اینها همان جهاتی است كه شیطان می‌آید و مسیر را در همان حیطه با همین ابزار جلو می‌برد. ولی برای ما كه وقتی مسئله روشن است، دیگر نیازی به این مطالب ندارد.

 ماه جمادی است و در آستانه ورود در ماه رجب هستیم. رفقا اطلاع دارند كه فضیلت ماه رجب و شعبان و همین‌طور رمضان چقدر با اهمیت و چه جایگاهی دارد، مخصوصاً ماه رجب كه به قول مرحوم آقا، بزرگان از مدت‌ها و به یك عبارتشان از چند ماه قبل از ماه رجب خودشان را برای ورود در این ماه آماده می‌كردند. مراقبه‌شان را بالا می‌بردند، سكوتشان را بیشتر می‌كردند، حرف‌هایشان را كمتر می‌كردند تا اینكه بتوانند استفاده بیشتری بكنند. تا اینكه بتوانند حقیقت را بیشتر در خودشان متمركز كنند. خودشان را بیشتر با آن حق متصل كنند. جایگاه خودشان را بیشتر تثبیت كنند.

 ماه رجب، ماه نزول اسماء و صفات كلیه است. ماهی است كه نفس باید مستعد باشد تا به آن مطالب كلی برسد. آن حقایق كلی در ذهنش بیاید و این بدون مراقبه نمی‌شود. صحبت كردن‌ها، وارد شدن در مسائل لایعتنابه، در مسائل غیر عادی، این چه گفت، او چه گفت، اوضاع چطور است، مطالب چه هست، كی رفت، كی آمد، تمام اینها انسان را از آن آمادگی دور می‌كند و تخیلات و اعتبارات را در نفس قوی می‌كند. و نفسی كه تخیلات او قوی باشد نمی‌تواند جاذب آن انوار الهی باشد.

 هر مقدار كه ما بیشتر در جنبه تخیل و قوه واهمه و متخیله نفس بكوشیم از آن طرف محروم خواهیم شد. هر چقدر قوه متوهمه و متخیله خود را كم كنیم از آن انوار عقل و انوار بها و جلال و جمال پروردگار بیشتر می‌توانیم بهره مند شویم. امتحانش هم خیلی راحت است. یك روز انسان مراقبه كند، بعد حال خودش را در آن نماز می‌فهمد. یك روز انسان بنشیند با زید و بكر و خالد و اینها، با این حرف بزند، با او حرف بزند،

 از مسائل مختلف و بالا و پایین و فلان، بعد شب حالات خودش را می‌فهمد.

 مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمودند: هر روزی كه من مراقبه خود را بیشتر كنم، مشاهدات من در شب لطیف‌تر است. یعنی جنبه اتصال و تجرد آن مشاهدات من در شب قوی‌تر است. ولی اگر در روز به صحبت‌های متفرقه و مطالب متفرقه یا تخیلات و مسائلی كه می‌آید و نفس را گیر می‌دهد و می‌بندد و محدود می‌كند و كدورت ایجاد می‌كند و نسبت به برادران ایمانی سوء ظن به وجود می‌آورد، اینها در نفس قرار می‌گیرد و از نقطه نظر اتصال، قلب را می‌بندد و قطعش می‌كند. وقتی‌كه قطع كرد دیگر قابلیت نیست.

 پس بنابراین هرچه بیشتر باید در ماه جمادی نسبت به این مسئله بكوشیم. ارتباطات خود را با افراد محدود كنیم، صحبت‌های خود را كم كنیم. سكوت را بیشتر به آن توجه كنیم. از مطالبی كه هیچ ارتباطی به ما ندارد. هیچ ربطی به ما ندارد. چه بخواهیم چه نخواهیم می‌آید و می‌رود و از این مطالب بگذاریم دیگران بیشتر در این مسایل جولان بدهند، دیگران بیشتر توجه كنند، دیگران بیشتر پیگیری كنند، خدا خیرشان بدهد، بار را از ما بردارند، زحمت را از ما بردارند و ما به مطالب دیگری بپردازیم كه گیر كسی نمی‌آید. آن گیر هر كسی نمی‌آید. وارد شدن در مسائل دنیا و در مسائل اوضاع و احوالی كه چندان ربطی به انسان ندارد، وارد شدن به مطالبی كه فقط موجب اتلاف وقت است و هیچ نتیجه‌ای بعد از گذشت وقت، یك ساعت انسان می‌نشیند حرف می‌زند، من عرض كردم یك وقت خدمت رفقا همان یك ساعت را ما ضبط كنیم، وقتی تمام می‌شود آن نوار را بگذاریم، ببینیم چقدر آن به درد ما خورد؟ هیچی، فقط این مقدار كه به درد خورد، یك ساعت از وقت ما رفت.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: روزگارت را به این نگذران. بطلان ایام یعنی همین. یعنی وقتی انسان یك ساعت را گذشت، مرور كند ببیند آیا این یك ساعت برایش مفید بود یا نبود؟ چی گران شد و چی ارزان شد و آن آن‌طور شد و این این‌طور شد، از آن اموری است كه فقط موجب اتلاف وقت است. این، این كار را كرد و آن، آن كار را كرد از اموری است كه فقط موجب اتلاف وقت است و قوه متخیله و متوهمه انسان را زیاد می‌كند.

 انسان مطلبی برای گفتن ندارد، ساكت بنشیند. مگر حتماً انسان باید در یك مجلسی كه می‌رود حرف بزند. بعضی‌ها وقتی در یك مجلس می‌روند صحبت می‌كنند، می‌گویند: آقا یك چیزی بفرمایید استفاده كنیم، آخر نمی‌شود كه به سكوت بگذرد. مگر استفاده فقط به حرف زدن است. نوار را بگذارید چند دفعه بچرخد. اینكه نیست. اینها متوجه نیستند، آنچه را كه انسان در سكوت می‌گیرد، بیش از آنچه هست كه در صحبت كردن نصیبش می‌شود. اگر یك ساعت انسان سكوت كند و فكر خود را خالی كند، آن ذخیره‌ای كه در نفس او پیدا شده است، خیلی بیش از این است كه از مطالب بخواهد، مطلب به دست بیاورد.

 علی‌كل‌حال اوقات، اوقات بسیار حساسی است و باید برای ورود در ماه خود را مستعد كنیم. بارها مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در یك چنین اوقاتی می‌فرمودند:

یك چشم زدن غافل از آن ماه نباشید \*\*\* شاید كه نگاهی كند آگاه نباشید

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند همه ما را توفیق بدهد بر اینكه نسبت به معالم دین و معالم تشیع و مطالبی كه از بزرگان و اولیای دین رسیده است عامل باشیم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. اصول كافى، ج ٢، ص ٢٩٤، حديث ٧: علىّ بن ابراهيم، عن أبيه، عن النّوفلى، عن السكونى عن أبى عبدالله عليه السّلام قال: قال النبىّ صلّى الله عليه و آله و سلّم: انّ المَلَك ليصعَد بعمَل العبدِ مُبتَهجًا به فإذا صعِد بحسَناته يقولُ الله عزّوجلّ: اجعَلوها فى سجّينٍ إنّه ليس إياىَ أراد بِها! و عدّة الداعى، ص ٢٢٧ حديث مفصّلى را در اين موضوع آورده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. مصباح الشريعة، ص ١٦ [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافى، ج ١، ص ٩٠؛ مرآة العقول، ج ١، ص ٣١٤. اين روايت در نسخه محقق از نهج البلاغه نيامده بود. [↑](#footnote-ref-3)
4. البرهان فى تفسير القرآن، ج ١، ص ٣٧٤. [↑](#footnote-ref-4)
5. عيون الاخبار الرضا عليه‏السّلام، ج ٢، ص ٨٦؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٣٠٩. [↑](#footnote-ref-5)
6. ٣. تحف العقول، ص ٤٣٠. [↑](#footnote-ref-6)
7. ١. الأمالى (للصدوق)، ص ١٠٤، انّ فاطمة بضعةٌ منى فمن آذاها فقد آذانى و مَن سَرَّها فقد سَرَّنى. [↑](#footnote-ref-7)